

گفتار چهارم ۳۰

نظام آموزش عالی ما ۳۰

گفتار چهارم

نظام آموزش عالی ما'

دکتر ام. دی. پی لی

از همه دانشها کمی یاد می‌گیریم و در آخر هیچ نمی‌دانیم.

چارلز دیکنز

در صد سال گذشته، آموزش عالی به ویژه از نظر کمی، پیشرفت چشمگیری داشته است. در این باره نباید تردید کرد. اما پیشرفت، بیشتر در آموزش عالی عمومی، آنهم در حوزه‌های هنر و علوم بوده است. همپای آن در آموزش عالی فنی و حرفه‌ای نیز پیشرفتهای مسلمی داشته‌ایم. ولی در مقایسه با آموزش عالی عمومی و برای کشوری با جمعیت و بزرگی هندوستان، نسبتاً ناکافی بوده است. قریب به ۸۵٪ از ۸۰۰۰ دانشکده‌ای که داریم، در زمینه علوم و هنر کار می‌کنند. اینها هر ساله صدها هزار دانش‌آموخته دارند که اشتغالشان مشکل‌ساز و پیامد آن، موج وسیعی از بیکاران است که سال به سال بر شمار آنان افزوده می‌شود.

۱. نویسنده این مقاله هندی است و درباره نظام آموزش عالی کشورش بحث می‌کند.

دانش آموختگان بخش عمده‌ای از بیکارانند. بنابر برآورد کمیسیون برنامه‌ریزی کشور، شمار بیکاران هندی که از مدارج مقدماتی یا بالاتر دانشگاهی برخوردار بوده‌اند، در سال ۱۹۸۰ بالغ بر ۳/۴۷ میلیون نفر بوده است. کمیسیون پیش‌بینی کرده که این رقم تا سال ۱۹۸۵ به ۴/۶۶ میلیون نفر خواهد رسید. می‌توان حدس زد که در سال ۱۹۹۶ چه پیش خواهد آمد. گرچه نمی‌توانیم وارد جزئیات این ارقام شویم و تعداد بیکاران را در هر یک از قسمتهای تازه‌واردان دانشگاه؛ کارشناسان، کارشناسان ارشد و دکترای اعم از متخصصین فنی و حرفه‌ای و غیره تعیین کنیم، ماهیت هشداردهنده این مشکل را می‌توان با ارائه آمارهای مربوط به ایالت کرالا بر ملا کرد. چنانچه آمارها نشان می‌دهد، شمار بیکاران تحصیلکرده این ایالت در سال ۱۹۸۵ بالغ بر ششصد تا هشتصد هزار نفر بوده است که ۴۵٪ آنها در گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال بوده‌اند. شمار جویندگان کار در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ افزایشی به این ترتیب داشته است: دیپلم، ۵۵۸٪؛ کاردانی، ۲۸۳٪؛ کارشناسی، ۱۲۸٪؛ کارشناسی ارشد، ۲۵۳٪. به رغم این واقعیت که بسیاری از بیکاران دانشگاه دیده‌ما از مؤسسات آموزش عالی عمومی^۱ فارغ‌التحصیل می‌شوند، همه ساله بر شمار متقاضیان تأسیس این نوع نهادها افزوده می‌شود.

این، یکی از معماهای لاینحل آموزش عالی ماست. حرفه‌ای کردن نظام آموزشی کشور ما در سطوح پایین‌تر آموزش، به‌ویژه در آموزش متوسطه، پیامد خوبی دارد اما سعی ما در این وادی تاکنون موفقیت‌آمیز نبوده است. کار راحت و سهل این بوده که بر شمار مدرسه‌های موجود بیافزاییم و هرگز نخواسته‌ایم که مدرسه‌ای با **الگوی متفاوت** بسازیم. جامعه آموزگاران ما، بیش از هر کس دیگر با هر نوع تغییر مخالف است. اگر آموزگاران برای نظام آموزشی نوین آموزش نینند و با آن هماهنگ نشوند، همه سعی ما برای نوآوری در وادی آموزش محکوم به شکست خواهد بود. در عین حال، دولت نمی‌تواند از این مهم غفلت ورزد، چراکه یکی از کارآمدترین راههای درمان است.

۱. واژه عمومی در اینجا روبه روی واژه "حرفه‌ای" قرار گیرد.

گرچه بیکاری برای میلیون‌ها جوینده کار بسیار یأس‌آور است؛ اما تأثیر این عامل بر جوانان دانشگاه دیده به مراتب هشدار دهنده‌تر است. این واقعیت در افزایش بی‌رویه خشونت در میان جوانان، بی‌علاقگی به درس و نارضایتی از نظام آموزشی موجود آشکار می‌شود. به راستی شمار بیکاران تحصیلکرده چند ایالت، به مرز انفجار رسیده است که پیامدهای سیاسی و اجتماعی مصیبت‌زایی در بر دارد.

دانش‌آموزانی که ۲۰ سال دیگر متقاضی ورود به دانشگاه‌ها خواهند بود، قبلاً به دنیا آمده‌اند و محروم کردن آنها از آموزش عالی، به بهانه این که عرضه از تقاضا بیشتر است؛ دشوار می‌نماید. مردم ما، حسب سنت، ارزش زیادی برای آموزش عالی قائلند که صرفاً جنبه فرهنگی ندارد. آموزش عالی ضامن امنیت شغل و ابزاری آبرومندانه برای تأمین معاش نیز هست. به رغم تغییر اوضاع و احوال که ناشی از شرایط اقتصادی نوین است، هنوز نگرش مردم به آموزش عالی چندان دگرگون نشده است.

هنوز شمار مردان و زنان فرهیخته ما که از استعداد کارآفرینی و مدیریت برخوردار باشند، به حد کفایت نرسیده است. زیرا وقتی که منابع بی‌حسابی را برای برپایی مدارس عالی و فنی و تخصصی سرمایه‌گذاری می‌کردیم، ابداً تأکید نکردیم که در این مدارس باید افرادی با اعتماد به نفس، برخوردار از قدرت نوآوری، لایق در تأسیس سازمان و شرکت و دارای ویژگیهای اساسی یک مؤسس تربیت شوند. بنابراین، مشکل بگرنج بیکاری - به‌ویژه در بین دانشگاه‌دیدگان ما - تا حد زیادی به فقدان لیاقت "تأسیس سازمان" باز می‌گردد. در هر کجای این کشور که این لیاقت زودتر پدید آید، مشکل بیکاری دانش‌آموختگان آنجا نیز زودتر از میان خواهد رفت!

ژاپن در چهل سال گذشته پیشرفت چشمگیری داشته است که البته دانش‌آموختگان و نیروی کار حرفه‌ای آن کشور - در هر سطحی که بوده‌اند - سهم بسزایی در این امر دارند. آمارها بهترین گواه رشد است. در فاصله سی ساله ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۵، شمار کسانی که در ژاپن مدرک کارشناسی مهندسی دریافت کرده‌اند، از ۹۶۰۰ نفر به ۷۳۶۰۰۰ نفر در سال افزایش

یافت. رقم سالانه تربیت مهندس در آمریکا در سال ۱۹۶۷ از رقم مشابه ژاپن پیش افتاد. تا سال ۱۹۸۲، سرانه مهندسان فارغ‌التحصیل در ژاپن، ۲/۳ برابر آمریکا بود. بر اساس آمار که وزارت کار آمریکا ارائه داد، ثابت شد که در فاصله سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۵، همبستگی نزدیکی بین افزایش متوسط سالانه دانش‌آموختگان رشته‌های مهندسی و **رشد بهره‌وری** تولیدی ژاپن و آمریکا برقرار بوده است.

یکی از ویژگیهای بسیار مهم آموزش ژاپن این است که ۲۱/۶٪ از دانشجویان کشور در رشته مهندسی تحصیل می‌کنند. این درصد در دنیا همانند ندارد (در آمریکا فقط ۵/۹٪، در انگلستان ۱۶/۷٪ و در اروپای غربی ۱۵٪ است). تقریباً نیمی از دانشجویان ژاپنی تا مقطع کارشناسی ارشد و از بین کارشناسان ارشد نیز، نیمی تا مقطع دکترا پیش می‌روند.

از دیگر ویژگیهای آموزش در ژاپن این است که در جوار همه دانشگاهها، چندین پژوهشکده تخصصی وجود دارد تا دانشجویان را برای کسب مهارتهای جدید جذب کنند. در این پژوهشکده‌ها دانشجویان از فرصت پژوهش و پژوهشگران حرفهای از امکان آموزش دانشجویان جوان برخوردارند و در نتیجه آموزش، یادگیری و پژوهش یکدیگر را تقویت می‌کنند. **هر گاه آموزش و پژوهش از هم به دور افتند، هر دو بسیار ضعیف و نامربوط می‌شوند.** وانگهی سرعت بکارگیری دانش جدید و تکنولوژیهای نوین در سیستمهای ساخت و تولید و انواع دیگر حرفه‌ها و مشاغل نیز بکندی می‌گراید. هر گاه آموزش و تحقیق و توسعه^۱ "در کنار هم باشند، قویتر و هدفمندتر می‌شوند. ژاپن با تأسیس پژوهشکده‌های جوار دانشگاه از این مزیت برخوردار شده است. با این استراتژی افراد متخصص و کارآمدی تربیت می‌شوند و آموزش و پژوهش در زیر یک سقف قرار می‌گیرند. و در نتیجه دانش‌آموختگان را به فعالیتهای پژوهشی کل کشور جذب می‌کنند و

این همان نظام ژاپنی منحصربفردی است که اقتصاد کشورهای اروپائی، آمریکا و انگلستان را تهدید می‌کند.

گرچه جمعیت هندوستان نه برابر ژاپن است؛ اما درصد دانش‌آموختگان رشته‌های مهندسی ما ابتدا با ژاپن قابل مقایسه نیست. شمار دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترا نیز در هندوستان بسیار ناچیز است. **می‌توانیم بگوئیم اصلاً در هند چیزی بنام پژوهش وجود ندارد!** در نتیجه باید تکنولوژی را با قیمتی بسیار گرانتر وارد کنیم [بدون تعارف] به ازاء هر رویه‌ای که برای پژوهش کنار می‌گذاریم، ۱۰ رویه واردات تکنولوژی داریم! صنعت هند با کمکه‌های بی‌حد و حصر کشورهای بیگانه - و نه مؤسسات آموزش عالی خودی - پیشرفت کرده است. در نتیجه هزینه‌های صرف شده در عناوینی از قبیل "حق امتیاز" "تکنولوژی" و ... بسیار بیشتر از پژوهش است. آیا این یک جو عقل و یک من نادانی نیست؟

دولت برای رشته‌های پر اولویت‌تر همچون علوم کامپیوتری، الکترونیک و مهندسی که اتفاقاً فرصتهای شغلی بیشتری هم می‌آفریند، به حد کفایت سرمایه‌گذاری نمی‌کند و دانشجویان مجبورند رشته‌های فنی‌نو را - بیشتر با هزینه‌های شخصی - در دانشگاهها و مدرسه‌های عالی خصوصی فرا بگیرند. در نتیجه، کسانی که درآمد کافی ندارند به تحصیل در رشته‌های نامناسب می‌گرایند و طبیعی است که یافتن کار برایشان دشوار می‌شود. مدارس عالی و دانشگاههای ما، صرفاً مهارتهای کهنه و منسوخ را آموزش می‌دهند که امروز دیگر نیازی به آنها نداریم. مهمترین دلیل این است که استادان ما به جای آنچه که باید دانشجویان یاد بگیرند، آنچه را خود می‌دانند به آنها می‌آموزند.

مثالی دیگر بزنیم. به تازگی در آمریکا نوعی دانشکده جدید به نام "**دانشکده عمومی**" رایج شده است. اینک تغییرات جمعیتی، گرایش به سرمایه‌گذاری مردمی در آموزش و وابستگی اجتماعی آموزش و پارادایمهای نوین اشتغال، بر سمت و سو و کیفیت آموزش فرادبیرستانی تأثیر چشمگیری دارد. اگرچه تمام برنامه‌ریزیهای آموزشی به هم مربوط هستند؛

- به ویژه وقتی که پای نظام فارغ التحصیلی و متدلوژی آن و همبستگی بین محتوای دوره‌های درسی و استخدام فارغ التحصیلان به میان می‌آید - پارادایمهای وظیفه‌ای^۱ نظام رسمی آموزش عالی، پارادایمهایی فراگیر و سلسله مراتبی هستند که ساختاری انباشته از عوامل از پیش تعیین شده دارند که به ارتباط تنگاتنگ جامعه و دانش آموختگان مربوط می‌شود. اهداف آموزش هم مشخص است و برنامه‌ریزی تحصیلی از چنان ساختاری برخوردار است که این اهداف تحقق یابد.

پی‌ریزی دانشکده‌های عمومی در آمریکا از جهت گسترش فرصتها و دسترسی به آموزش فرادبیرستانی، نوآوری چشمگیری بوده است. این نهاد که به تازگی تأسیس و به رسمیت شناخته شده است، با الزامهای جامعه پیوند جدی‌تری دارد و با تأکید بیشتر بر تنوع گرایی برنامه‌های [آموزش] حرفه‌ای کار می‌کند تا فرصتهای گوناگونی برای آموزش مادام‌العمر و قابل دسترس برای همه فراهم نماید. محبوبیت آن ناشی از پیوند قوی با جامعه و ظرفیت پاسخگویش به نیازهای اجتماعی است. تفکر دولتی‌ای که به تأسیس این دانشکده‌ها انجامید، آن بود که فرصت تأمین نیاز و دستیابی به پیشرفت شخصی برای مردم فراهم شود. دانشکده‌های عمومی دانشجویان را از گروه سنی گسترده‌ای از ۱۴ تا ۸۰ ساله، به صورت تمام وقت یا پاره وقت در یک مرکز می‌پذیرند. پشتیبانی مالی این دانشکده‌ها به وسیله دولت ایالتی، همیاری مردم از طریق مالیاتهای ایالتی و شهریه است. پیدایش این دانشکده‌ها ناشی از شناخت منافع اقتصادی آموزش بوده است. چراکه آموزش ابزار تحرک اجتماعی، وسیله‌ای برای رفع محرومیت اجتماعی و همچنین اشتراک مساعی در جامعه محلی است. ایده اساسی تأسیس این دانشکده‌ها، توسعه منابع انسانی با نگرش به نقش منافع اجتماعی آن است.

مفهوم دانشکده‌های عمومی در هند نیز هم اکنون در دست مطالعه است و از زمانی آغاز شد که UGC^۲ گزارشی از امکان‌پذیری تأسیس این دانشکده‌ها در هند دریافت کرد و

1. Functional Paradigms
2. University Grant Commission

آن را در صدر دستور کارهای خویش گذاشت. این مفهوم، به ویژه در امر دفاع متهورانه از خصوصی سازی آموزش عالی، توجه زیادی را به خود جلب کرده است. همه سرمایه گذاری آموزشی باید به سمتی هدایت شود که از آموزش، یک دارایی با معنا بسازد و بر سودمندی آن برای جوابگویی به نیازهای اجتماعی بیفزاید. هنگام بحث درباره ایجاد تحول فرهنگی و نیاز شهروندان به آموزش بیشتر و استخدام نیز از تأسیس این دانشکده‌ها طرفداری می شود.

به عکس آنچه در بالا اشاره شد، نظام دانشگاهی هند پس از استقلال تنها از لحاظ کمی گسترش یافت بدون اینکه محتوای آن برای نیل به آرمانها و اهداف اجتماعی بهبود یابد. اگر کل نظام همان باشد که از لابلای اسناد و مدارک موجود بر می آید، روشن می شود که آموزش دانشگاهی برغم کمی چشمگیر آن، تداوم احمقانه همان نظامی بوده که تهي از نگرشهای اجتماعی، پیش زمینه‌ها، پیشرفت، اهداف و عوامل فرهنگی مؤثر برای دانشجویان بوده است. خروجی این نظام، شمار زیادی بیکار، نیمه بیکار یا افرادی است که از آنها استفاده مناسب نمی شود. در بین دانش آموختگان، نشانی از تعلقات اجتماعی و احساس امنیت شغلی نیست. تعداد زیادی کمیسیون و کمیته معیارهای اصلاحی را پیشنهاد کرده اند. اما مسأله آنها فقط این بوده است که چگونه می توان وضعیت کنونی دانشگاهها و مدارس عالی کشور را، بی آنکه در توسعه منابع انسانی نقشی اساسی داشته باشند، حفظ کرد. در عین حال همگان بر این باورند که جامعه ما در تمامی تلاشهای آموزش عالی خود، ریسک زیادی خواهد کرد.

ضمن اینکه نهادهای آموزشی باید همگام با تقاضای عمومی گسترش یابند، ضرورت چنین گسترشی نیز باید مشخص شده و توسط دولت مورد حمایت قرار گیرد. البته این گسترش نباید به بهای قربانی کردن اصول کیفی، کمی و عدالت تمام شود. تبدیل مدارس عالی به نهادهای پر کیفیت باید متضمن پابندی به توسعه و تغییر و بازدارندگی ذاتی از بهره کشی اجتماعی باشد.

تا کنون در راستای مدرن سازی مدارس عالی موجود، به نحوی که دانش آموختگان آنها متناسب با مشاغل موجود باشند، کوششی به عمل نیامده است. هر نوع اقدام در جهت اصلاح

نظام آموزشی موجود با مقاومت سرسختانه‌ای رو به رو شده است. نوعی گرایش سازمان یافته در مؤسسات عالی ما، به‌ویژه در میان استادان و در حد کمتری در میان سایر کارکنان، وجود دارد تا نظام آموزشی موجود به هیچ نحو تغییر نکند. هزاران مؤسسه آموزشی عالی و بسیاری از شعبه‌های آنها، همراه با مدرّسان دانشگاهی که کارشان در تدریس خصوصی بالا گرفته است و نیز کارکنان اداری این مؤسسات که با هر اقدامی در جهت اصلاح نظام آموزشی مخالفند، همه و همه در این نیروی منفی سهیمند.

فقدان رابطه درونی بین صنعت و بازرگانی از یکسو و بین صنعت و دانشگاه از سوی دیگر، فضایی را پدید آورده است که در آن آموزش و دنیای کار، کاملاً از یکدیگر به دور افتاده‌اند.

آموزش دانشگاهی امروز، دانشجویان را برای پذیرش مسؤولیت‌های زندگی آماده نمی‌کند. آنها حتی برای کارمندی نیز - که تشنه آن می‌باشند - مناسب نیستند. به همین دلیل است که اجرای دوره‌های شغل محور^۱ - که نسل جوان را یاری می‌کند تا علائق شغلی و استعداد‌های خویش را بشناسند و بتوانند برای مشاغل جدید آماده شوند و همچنین مشاغل جدید را ایجاد کنند - اهمیت می‌یابد.

نظام آموزش عالی ما بسیار خشک است. بر دانشگاهها و مدارس عالی ما قوانین عهد عتیق و شیوه‌هایی حاکم است که جایگزینی یا تغییر آنها بسیار دشوار است و همین یکی از دلایلی است که در نظام آموزش عالی ما تحول عمده‌ای به وقوع نپیوسته است؛ گرچه محیط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و علم و تکنولوژی کشور در سالیان اخیر به کلی دگرگون شده است. تغییر در قوانین پذیرش دانشجو، انتخاب رشته، برگزاری آزمون، ساختار رشته‌های تحصیلی، جدول زمانبندی، کلاس‌بندی، روش تدریس، خدمات به استادان و کارمندان بسیار دشوار می‌نماید؛ که در نتیجه آن باب هر نوع ابتکار، بهسازی و نوسازی بسته می‌شود.

انتخاب نهادهای آموزشی باید مبتنی بر معیارهای کاملاً تعریف شده باشد. در سایر موارد، تأکید باید بر ضرورت تعریف مشخص آن نهادهایی باشد که بتوانند به عنوان پشتوانه مؤسسات آموزشی و بنگاههای کاریابی به شمار آیند تا نیازی به سرمایه گذاری سنگین برای توسعه تسهیلات زیربنایی و شایستگیهای دانشگاه نباشد.

آماده سازی و تولید مواد درسی - آموزشی مکتوب و غیر مکتوب - و توسعه دانشکده دو امر حیاتی است که باید مقدم بر دوره های معرفی مشاغل باشد. نهادهای پیشرو که از "زیرساخت" و "شایستگی" های پرسنلی عالی برخوردارند، باید مشخص شده و مسئولیت این دو امر مهم به آنها واگذار شود.

ایجاد آگاهی همگانی درباره جزئیات ماهوی، اهداف و الزامات دوره های معرفی مشاغل نیز امری ضروری است. علاوه بر کارگاههای آموزشی و همایشها، حمایت رسانه های جمعی و تهیه نشریات نیز برای معرفی هر چه بیشتر مشاغل ضرورت دارد. اجرای کارگاههای آموزشی برای نمایندگان نهادهای منتخب، نهادهای رهبری کننده و بنگاههای کاریابی نیز به منظور روشن کردن الزامات برنامه ای ضرورت دارد تا کارکنان این نهادها را به سمت این الزامات هدایت نماید.

می توان در دانشکده ها و انستیتوهای فنی ای که تسهیلات زیرساختی لازم را در اختیار دارند، دوره های درسی منتخب را به صورت پاره وقت، تمام وقت یا خودگردان برگزار نمود. سازمانهای غیردولتی که از زیرساختهای لازم برخوردار بوده و علاقه مند به اجرای دوره های آموزشی منتخب می باشند، نیز می توانند برای تحقق اهداف آموزشی کشور به رسمیت شناخته شوند. البته باید منابع آنها ارزیابی شود. برای اجرای دوره های معرفی مشاغل در

حوزه‌ای گسترده کارهای بیشتری باید انجام شود؛ از جمله: تنظیم متون درسی، برنامه آموزشی، نظام‌های ارزیابی، کارآموزی عملی، شایستگی‌های اساتید، شناسایی مؤسسات و بسیاری از موارد دیگر. جان کلام اینکه، نیاز عاجل ما آماده‌سازی نهادهای آموزش عالی برای پذیرش تغییرات و برداشتن نخستین گام‌های اساسی در راستای فراهم‌سازی تسهیلات این تغییر است. هر چه زودتر به این کار پردازیم، برای کشور ما بهتر است.

